

کشتی نوح

رامین کامران



این روزها بسیار صحبت از جبهه میشود و جبهه و شوراسازی مد شده است. عده ای چشمشان به دنبال این است که چه کسی جبهه راه میاندازد و چه کسانی را در آن جمع میکند. بعضی در فکر اینند که چه کسی برای پیوستن به کدام جبهه از آنها دعوت خواهد کرد. برخی میترسند هیچکس از آنها دعوت نکند و جا بمانند و دنیا و آخرتشان با هم بر باد برود، پس خودشان آستین بالا زده اند... به هر حال از وقتی آمریکا جبهه ساز و جبهه باز شده، بسیاری یا منتظرند عضو جبهه ای بشوند یا اینکه میخواهند خود جبهه ای راه بیاندازند تا موجودیت سیاسی شان مورد شک واقع نشود.

این تب هم بعد از مدتی خواهد خوابید، بخصوص که به تصور من کوششهای جبهه تراش اصلی هم به جایی نخواهد رسید. وقتی او آرام گرفت بقیه هم دنبال مد جدید خواهند رفت. ولی نقداً بد نیست که نگاهی به جریان بیاندازیم.

سرنشینان کشتی

همه میدانند که آمریکا برای به قصد در دست گرفتن اختیار مخالفت با نظام اسلامی تشکیل نوعی جبهه را در برنامه دارد، از نوع همین «کنگره ملی» این کشور و آن کشور که ده سالی است از این طرف و آن طرف مثل قارچ سبز میشود تا دخالت نظامی آمریکا و متحدانش را طلب و توجیه کند و بعد هم مخزنی بشود برای استخراج سیاست بازان دست آموز.

ترکیب این قبیل کنگره ها بسیار روشن است و مثل آتش شله قلمکار. مهم این است که افرادی که به هر عنوان، در هر مرتبه و به هر ترتیب میتوان «نماینده» گرایشهای مختلف سیاسی قلمدادشان کرد، گرد هم بیایند. اینکه شناخته شده هستند یا نه، اعتباری دارند یا نه، صداقتی در کارشان هست یا نه... اصلاً مهم نیست. مهم این است که جنس کنگره تراش جور باشد و مثل کشتی نوح از هر جانوری جفتی در کنگره اش یافت بشود. حتی میتوان گفته که هدایت چنین گروهی برای آن دستی که راهش انداخته موقعی آسان میشود که آدمهایی که در آن گرد آمده اند ناشناخته و بی سرمایه و بی صداقت باشند. در این موقعیت، برآمدن چهره ها، به پس صحنه رفتنشان و اصلاً نقشی که بر

عده شان گذاشته میشود، تابع دو امر است. اول سیاست کشوری که خیمه شب بازی را راه انداخته و سپس مانورها و باندبازی های خود اعضا. نمونه هایش را در کشورهای مختلف دیده ایم و می بینیم. گرایشهایی که باید در چنین کنگره ای «نماینده» پیدا کنند، همانهایی هستند که در میدان می بینیم. چند چپگرای سرخورده و ترجیحاً متمایل به سلطنت که تصور میکنند برای جبران خطاهای دوران جوانی باید درست عکس کارهای آن موقع را انجام داد، چندتایی مذهبی «اصلاح طلب» یا «نوآور» که بتوان به مهمان نشانشان داد («سبزها» را هم جزو همینها حساب میکنم)، یک دو ملی سرگشته و حیران که فقط به اسم مصدق واکنش نشان میدهند، تعدادی سلطنت طلب که به رسم قدیم در خدمت آمریکا باشند، و بالاخره مجاهدین که مدتهاست فرمانبر نومحافظه کاران شده اند. البته برای اینکه گروه آخر بتواند رسماً و به نام خود در چنین کنگره ای شرکت کند باید از لیست تروریستی ایالات متحده خارج شود. تکاپویی هم که میکند برای همین است، برای اینکه از حالت صیغه بیرون بیاید و به عنوان همسر عقدی از تمامی امکاناتی که آمریکا میتواند برایش فراهم نماید، برخوردار گردد. به هر حال اگر هم اینطور نشد، مجاهدین با اسامی مستعار شرکت خواهند کرد. نمایندگان «اقوام ایرانی» را هم از قلم نیاندازیم. حضور این قبیل نمایندگان خودخوانده برای جا انداختن گفتار فدرالیستی که مانند مورد عراق، مرحله اول کوشش برای تجزیه کشور خواهد بود، لازم است. لابد هرکدام حرفی از منطقه خود خواهند زد و در کنارش همان شعارهای کلی گروه را تکرار خواهد کرد.

برندگان

داور اصلی رقابت همان مرجعی خواهد بود که جبهه را علم کرده و این آمریکاست که مطابق منافع خودش به کسی بیشتر یا کمتر میدان خواهد داد تا برنده نهایی را خود تعیین نماید. ولی گذشته از این امر، شکل گیری یک جبهه از گروه های سیاسی متنوع به خودی خود دینامیسمی پیدا میکند که تابع خواست هیچ مرجع معینی نیست و هرچند میتوان برای مهارش کوشش نمود، نمیتوان به کلی نادیده اش گرفت. اصولاً این گروه های چندرنگ بهترین میدان برای مانور است و بازی برای یارگیری و منزوی نمودن و حذف دیگران از همان روز اول شروع خواهد شد.

در هر جبهه، بدیهی ترین عامل پیشی گرفتن بر رقبا احراز اکثریت است. ولی این اکثریت نمی تواند به طور مستقیم حاصل گردد چون اگر قرار شود که گروهی از ابتدا تعداد بیشتری از کرسی های عضویت را به خود اختصاص بدهد، دیگران اصلاً پا به راه همکاری با آن نخواهند

گذاشت. اکثریت باید طی حیات جبهه و با مانور به دست بیاید. در جبهه ای که در شرایط حاضر راه بیافتد همگی اعضا خواه و ناخواه و به جد یا از سر تعارف فقط صحبت از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و «سکولاریسم» و این قبیل مطالب خواهند کرد که مطلوب همگان است - البته هرکدام با برداشتی که بیشتر به کارشان بیاید. معلوم نیست که از روز اول بر فدرالیسم تکیه بشود، ولی زمزمه اش از ابتدا شروع خواهد تا کم کم بسط پیدا کند. با جا افتادن این گفتار واحد تمایزهای ایدئولوژیک بسیار کمرنگ خواهد شد و تفکیک اعضا بر این اساس خیلی آسان نخواهد بود. میماند سابقه^۱ سیاسی آنها. در این مورد هم حتماً یکی از شعارهای اساسی و به هر حال یکی از شروط کار کردن جبهه، اگر نه فراموش کردن، لااقل نپرداختن به گذشته^۲ دیگران خواهد بود و احتراز از اشاره به این قبیل مسائل و تسویه^۳ حساب. طبعاً این امر به نفع گروه هایی خواهد بود که سابقه^۴ درخشانی ندارند. اینها بدون شک با کمال میل بر سر شعارهایی از نوع «به گذشته نگاه نکنیم» یا «به آینده نگاه کنیم» یا... توافق خواهند کرد و سوء سابقه^۵ یکدیگر را مسکوت خواهند گذاشت.

وقتی ایدئولوژی و سوابق سیاسی افراد و گروه ها در سایه قرار بگیرد، دو عامل در جهت دادن به رقابت اعضای جبهه وزنه^۶ سنگین پیدا میکند: یکی داشتن چهره های چشمگیر و دیگر داشتن سازمان محکم. این امر خود به خود دو گروه را در موقعیت برتر قرار خواهد داد. یکی سلطنت طلبان را که چهره^۷ شاخصی برای عرضه دارند و دیگر مجاهدین را که از سازماندهی قوی برخوردارند و میتوانند با یاری آنهایی که رسماً عضو سازمانشان نیستند، دیگران را بازی بدهند. بقیه در حقیقت طعمه^۸ این دو گروه خواهند بود و دیر یا زود، مگر به قیمت منزوی کردن خود در دل جبهه و یا با قبول کناره گیری، در اینها تحلیل خواهند رفت و به طور فعال یا منفعل تن به سیاست اینها خواهند داد. این امر هم ربطی به خواست آمریکا ندارد.

بازندگان

ملی گرایان، چپگرایان و مذهبی هایی که وارد بازی بشوند از ابتدا در موضع ضعف ساختاری خواهند بود، هم به دلیل نداشتن چهره^۹ شاخص و هم به دلایل ایدئولوژیک. عاقبتشان هم روشن است.

ملی گرایان سالهاست گرفتار اغتشاش فکری هستند. شکل گیری آنها از بابت تاریخی و از اساس بر لیبرالیسم استوار بوده است ولی اعضای این گروه هیچگاه در شناخت و ترویج این ایدئولوژی کوششی به خرج نداده اند و همت خود را متمرکز بر حفظ یاد و خاطره^{۱۰} مصدق و نهضت ملی کرده اند. مرور بر خاطرات برای عمل سیاسی کافی نیست و حداکثر

با یکی دو ذکر خیر از مصدق که همه میتوانند بر سرش توافق کنند، ختم خواهد شد و دیگر حرفی برای گفتن نخواهد ماند. چپگرایان هنوز تاوان از هم پاشیدن شوروی را پس میدهند و دچار این مشکل هستند که نتوانسته اند لیبرالیسم سیاسی را به طور کامل و جدی بپذیرند و آنرا به سوسیالیسم مورد علاقه شان پیوند بزنند و این کل را مبنای پیوستگی گروهی خویش سازند. همبستگی آنها هنوز متکی است به سابقه^۱ تاریخی چپگرایی تندرو و نیز دلبستگی به برخی شاخصهای فرهنگی چپگرایی در ایران معاصر. اولی قابل عرضه نیست و با اهداف رسمی گروه همخوانی ندارد، دومی هم بار سیاسی ضعیفی دارد و کاری از آن برنمیآید.

اسلامدوستان غیرمجاهدی که ممکن است وارد این جبهه بشوند، حتی اگر سرمایه شان در وهله^۱ اول و به چشم افراد سطحی نگر، قابل استفاده جلوه کند، روز به روز تحلیل خواهد رفت. زیرا قطب اصلی اعتباریابی اسلامگرایی در ایران معاصر، این نظامی است که خمینی برپا کرده و هرچه به مرگ این نظام نزدیکتر بشویم، به همان نسبت از اعتبار گروه های متفرقه^۲ اسلامگرا نیز کاسته خواهد گشت و هنگامی که کار به پایان رسید اصلاً^۳ اعتباری برای اینها باقی نخواهد ماند. گفتم «غیرمجاهدان» چون گروه اخیر حتماً^۴ با شعار سکولاریسم یا لائیسیته وارد میدان خواهد شد و تناقض آنرا با ایدئولوژی خود یا حتی سر و وضع اعضایش به روی مبارک نخواهد آورد. به هر صورت انقلاب کراواتی مدتها پیش در دل مجاهدین انجام شده و همیشه تعدادی زن بی روسری هم در صفوفشان بوده است که در روز مبادا به کار بیاید.

جبهه^۱ دوقطبی

با در نظر گرفتن آنچه که گفته شد، احتمال اینکه جبهه^۱ فرضی به سرعت حالت دوقطبی پیدا کند، بسیار است. یک قطب آن که حتی اگر صورت رسمی پیدا نکند، به سرعت تثبیت خواهد شد، از آن مجاهدین خواهد گشت و قطب مقابل که به صورت مکانیکی در برابر این یکی شکل خواهد گرفت و همه^۲ کسانی را که تمایلی به مجاهدین ندارند به سوی خود خواهد کشید، به احتمال قوی حول وارث تاج و تخت گرد خواهد آمد. حضور خود وی در جبهه برای این کار الزامی نیست و احتمال اینکه از سر احتیاط و محض حفظ برتری موقعیت ارثی خویش، از گروه بیرون بماند کم نیست. توجه داشته باشیم که این هر دو قطب با آمریکا روابط حسنه دارند و از سوی این کشور تقویت خواهند گشت. در حقیقت انتخاب اصلی آمریکا همین دو تا هستند. ولی جالب اینجاست که تا آنجا که به نظر میآید، صرفنظر از برنامه^۳ آمریکا، اصلاً^۴ دینامیسم خود جبهه هم اینها را جلو خواهد انداخت.

میمانند «نمایندگان اقوام» که حرف اصلیشان همین فدرالیسم خواهد بود و برعکس اسلامی‌ها، به تناسب نزدیک شدن به پیروزی وزنه^۲ بیشتر پیدا خواهند کرد، البته به خواست ارباب. گفتار آنها در حقیقت برای هر دو قطبی که ذکر شد پذیرفتنی است و نشانه هایش هم تا همینجا دیده شده است. بنابراین حاجتی به تمایز سیاسی شان از این دو نیست.

جاماندگان

در ابتدای مطلب اشاره کردم که تب جبهه و شورا همه را گرفته است و باز هم یکی از این هیجانات ادواری و پوچی را که نمونه هایش را بارها شاهد بوده ایم، دامن زده. نتیجه ای که می‌خواهم در پایان بگیرم متوجه به آنهایی است که فکر میکنند اگر از کشتی جا بمانند در توفان غرق خواهند شد.

اول از همه معلوم نیست چنین جبهه ای راه بیافتد. چند سال است که نومحافظه کاران آمریکا به این خیالند که سلطنت طلبان و مجاهدین را به هم پیوند بزنند و از آن هیولایی بسازند که جمهوری اسلامی را بخورد. اول اینکه پیوندشان تا به حال نگرفته و دوم اینکه اگر هم بگیرد چندان موجود خطرناکی از آب در نخواهد آمد و کاری از آن برنخواهد آمد به این دلیل اساسی که مردم عنایتی به هیچکدام این دو گروه ندارند. تنها کسانی که از این جبهه می‌ترسند آنهایی هستند که نگران جا ماندن از کشتی نوحند. باید گفت اگر سوار بشوید حتم است که همسفران می‌خورندتان. بهتر است بر ساحل بمانید و به اخبار هواشناسی که از رادیوهای خارجی میشنوید زیاده از حد دل ندهید. گاه گاهی هم به آسمان نگاهی بیاندازید، ضرری ندارد.

مأخذ: iranliberal.com